



Paradigmatic methodology of proof articles on poverty in Iran

Mahdi hoseinzadeh yazdi ¹  | Seyed Mohsen Mollabashi ² 

1. Associate Professor, Faculty of Social Sciences, University of Tehran, Tehran, Iran. Email: ma.hoseinzadeh@ut.ac.ir

2. Corresponding Author, Ph.D. Faculty of Social Sciences, University of Tehran; Tehran, Iran.

Email: mohsen.mollabashi@yahoo.com

Article Info

Article type:

Research Article

Article history:

Received: 20-2- 2023

Received in revised form:

15-4-2023

Accepted: 6-6-2023

Published online: 11-11-2023

Keywords:

paradigmatic methodology,
positivism, Iran's social
issues, poverty.

ABSTRACT

Poverty is one of the issues that affects various aspects of human life and is caused by many causes and factors in various areas, and a scientific and efficient theory is needed to combat it. One of the obstacles in the fight against poverty in Iran is the lack of a native theory, which many experts believe is due to the unscientific nature and ineffectiveness of sociological research in Iran. We believe that one of the main causes of this non-scientific nature is the non-paradigm or lack of paradigm coherence of these researches.

One of the ways to solve this problem is methodological criticism or paradigmatic methodology of the conducted researches in order to reveal these shortcomings and gradually reduce them in social researches and researches are closer to the paradigmatic frameworks of their reference paradigms and achieve more scientific and efficient achievements. Accordingly, in this research, because most of the sociological articles about poverty have been done under the positivist paradigm, with the help of the methodological tools of the positivist paradigm, we addressed the paradigmatic methodology of these studies and tried to prove that these studies lack at least one of the fundamental characteristics of the positivist research, which is based on this. The fundamental paradigmatic criticisms of these researches are: 1. Pre-determined results and lack of awareness; 2. lack of prediction and suggestion and control; 3. lack of value neutrality measurement; 4. Ignoring the requirements of theory-laden concepts.

Cite this article: Hosein Yazdi, M.& Mollabashi, S.M. (2023). Paradigmatic methodology of proof articles on poverty in Iran *Journal of Social Problems of Iran*, 14 (1),5-24.



© The Author(s).

Publisher: University of Tehran Press.

روش‌شناسی پارادایمیک مقالات اثباتی فقر در ایران

مهدی حسین‌زاده یزدی^۱ | سیدمحسن ملباشی^۲ ✉

۱. دانشیار دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران، رایانامه: ma.hoseinzadeh@ut.ac.ir

۲. نویسنده مسئول، دکتری دانشکده علوم اجتماعی دانشگاه تهران، تهران، ایران، رایانامه: mollabashi@ut.ac.ir

اطلاعات مقاله	چکیده
نوع مقاله: مقاله پژوهشی	فقر یکی از مسائلی است که ابعاد گوناگون زندگی انسان را متأثر می‌سازد و برآمده از علل و عوامل بسیاری از حوزه‌های گوناگون است و برای مبارزه با آن به نظریه‌ای علمی و کارآمد نیاز است. یکی از موانع مبارزه با فقر در ایران فقدان نظریه‌ای بومی است که بسیاری از صاحب‌نظران معتقدند به دلیل غیرعلمی بودن و ناکارآمدی پژوهش‌های جامعه‌شناختی در ایران است. ما بر این باوریم که یکی از علل اصلی این غیرعلمی بودن، به معنای پارادایمیک نبودن یا فقدان انسجام پارادایمی این پژوهش‌هاست. یکی از راه‌های برطرف کردن این مسئله، نقد روش‌شناختی یا روش‌شناسی پارادایمیک پژوهش‌های انجام شده است تا این کاستی‌ها را آشکار سازد و به مرور در پژوهش‌های اجتماعی کاهش یابند و پژوهش‌ها بیشتر به چهارچوب‌های پارادایمی پارادایم مرجع خود نزدیک شوند و به دستاوردهای علمی‌تر و کارآمدتری دست یابند. بر همین اساس، در این پژوهش به دلیل اینکه اغلب مقالات جامعه‌شناختی درباره فقر ذیل پارادایم اثبات‌گرایی انجام شده‌اند، به کمک لوازم روش‌شناختی پارادایم اثبات‌گرایی به روش‌شناسی پارادایمیک این پژوهش‌ها پرداختیم و کوشیدیم اثبات کنیم این پژوهش‌ها دست‌کم فاقد یکی از ویژگی‌های بنیادین پژوهش اثباتی هستند که بر این اساس، نقدهای بنیادین پارادایمیک به این پژوهش‌ها عبارت‌اند از: ۱. نتایج ازپیش معلوم و فقدان معرفت‌افزایی؛ ۲. فقدان پیش‌بینی و پیشنهاد و کنترل؛ ۳. فقدان سنجش بی‌طرفی ارزشی؛ ۴. بی‌توجهی به ملزومات نظریه‌باربودن مفاهیم.
تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۰۱	
تاریخ بازنگری: ۱۴۰۲/۰۱/۲۶	
تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۳/۱۶	
تاریخ انتشار: ۱۴۰۲/۰۸/۲۰	
کلیدواژه‌ها: روش‌شناسی پارادایمیک، اثبات‌گرایی، مسائل اجتماعی ایران، فقر.	

استناد: حسین‌زاده یزدی، مهدی؛ ملباشی، سیدمحسن. (۱۴۰۲). روش‌شناسی پارادایمیک مقالات اثباتی فقر در ایران؛ بررسی مسائل اجتماعی ایران، (۱)۱۴، ۵-۲۴.

ناشر: مؤسسه انتشارات دانشگاه تهران. © نویسندگان.



بیان مسئله

فقر در ایران، علل و عوامل گوناگون سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ساختاری، مدیریتی، بین‌المللی و... دارد و بی‌گمان، هر کس آن را به صورت جامع ننگرد، در تحلیل و بررسی خود به خطا رفته است. یکی از این علل، علمی و نظری است که ابعاد بسیاری دارد و باید در پژوهش‌های متعدد وجوه گوناگون آن بررسی شود. آشکار است که یکی از راه‌های علمی مبارزه با فقر، شناخت درست و دقیق و علمی آن و طرح نظریه‌هایی درباره آن است و بر همین اساس، یکی از شکل‌های علت علمی وجود و امتداد فقر، فقدان نظریه‌ای جامع درباره فقر در ایران است (راغفر، پیشگفتار کتاب *فقر و نابرابری در ایران*). در اینجا پرسش مهمی شکل می‌گیرد: چرا نظریه‌ی جامعی درباره فقر در ایران وجود ندارد؟ از اصحاب علوم اجتماعی این انتظار می‌رود که دست کم در ساحت نظر، گریهی از این مشکل باز کنند. وقتی این هدف برآورده نمی‌شود، پرسش سرنوشت‌ساز دیگری سر بر می‌آورد: مشکل اصلی این پژوهش‌ها چیست که به نظریه‌ای علمی درباره فقر یا دیگر مسائل اجتماعی تبدیل نمی‌شوند؟ صاحب‌نظران و پژوهشگران این حوزه معتقدند علمی نبودن پژوهش‌ها علت اصلی این وضعیت است:

«اکثر تحقیقات به ظاهر کمی و اثباتی در علوم اجتماعی و رفتاری ما نه تنها اصول و منطق علمی این پارادایم را دنبال نکرده، بلکه عمدتاً در قالب کلیشه‌هایی همچون «عوامل مؤثر بر»، «نقش عوامل... در... مطالعه موردی...» خلاصه شده‌اند. موضوع‌های تکراری، روش‌های تکراری، نظریه‌های تکراری، آماره‌های تکراری و نتایج «بدیهی و عامیانه» مواردی هستند که همه ما به آن‌ها آگاهیم؛ برای مثال، «بین افزایش سواد و بالارفتن میزان مشارکت اجتماعی یک رابطه مثبت و قوی وجود دارد»، «بین خاستگاه طبقاتی و نوع کالای مصرفی رابطه هست»، «رابطه سرمایه اجتماعی با توسعه سیاسی معنادار است»، «طلاق، یکی از مسائل بسیار مهم جامعه ما بوده و باید حل شود»، استدلال‌ها و متغیرهای تکراری، مدل‌های پیچیده‌ای که گاه شبیه تارهای عنکبوت به نظر رسیده و نتیجه‌گیری‌های کلیشه‌ای که در آن دوباره گفته می‌شود: «همان‌طور که فرضیه شماره... می‌گوید» یا «داده‌های آماری نشان دادند که...» از مشخصه‌های مهم عمده تحقیق‌های اجتماعی ماست (محمدپور (۱)، ۱۳۸۹: ۲۱ و ۲۲).

«به نظر می‌رسد میان منتقدان و مدافعان علوم اجتماعی دانشگاهی در ایران توافقی جمعی مبنی بر ضعف نسبی علوم اجتماعی دانشگاهی وجود دارد؛ برای مثال، می‌توان به همایش‌های متعددی اشاره کرد که در سالیان مختلف در مورد وضعیت علوم اجتماعی دانشگاهی در ایران برگزار شده است و معمولاً اشاره به نقاط ضعف و چالش‌های آموزش و پژوهش علوم اجتماعی، رکن ثابت این گردهمایی‌ها میان عاملان و کارگزاران علوم اجتماعی به شمار می‌رود. [...] می‌توان گفت به همان اندازه که توافق بر سر نفس وضعیت نامطلوب علوم اجتماعی دانشگاهی، فراگیر و چه بسا ملموس است، توافق چندانی بر سر شاخص‌های معتبر برای سنجش میزان و کیفیت این ضعف وجود ندارد. این اختلاف معنادار نظرات، به‌ویژه وقتی نمودارتر می‌شود که این سؤال اساسی طرح شود که علوم اجتماعی دانشگاهی در مقایسه با کدام وضعیت، مطلوب است که ضعفش مورد نقد و انتقاد قرار می‌گیرد» (آروین، ۱۳۹۵: ۲).

در این پژوهش می‌کوشیم ادعای غیرعلمی بودن پژوهش‌ها که در منابع گوناگون آمده است و طبق ادعای برخی پژوهش‌ها شاخص روشنی هم برای اثبات یا رد آن وجود ندارد، با شاخص روشنی، البته تا حد توانایی این پژوهش آشکار سازیم؛ البته نمی‌توان این تعداد بررسی را به همه پژوهش‌های جامعه‌شناختی یا حتی مسائل اجتماعی ایران تسری داد. پرسش اصلی این پژوهش که می‌کوشیم به آن پاسخ دهیم به این شرح است: آیا لوازم روش‌شناختی پارادایم اثبات‌گرایی در پژوهش‌های جامعه‌شناختی فقر رعایت شده‌اند؟ پرسش‌های فرعی این پژوهش نیز عبارت‌اند از: پژوهش‌های جامعه‌شناختی فقر در ایران بیشتر از چه پارادایم‌هایی پیروی می‌کنند؟ لوازم روش‌شناختی پارادایم اثبات‌گرایی چیست؟ روش‌شناسی یا مطالعه درجه دوم به چه معناست؟

روش پژوهش

روش این پژوهش روش‌شناسی پارادایمیک است. روش‌شناسی دربارهٔ منطق اساسی تحقیق است و ارتباط تنگاتنگی با معرفت‌شناسی، یعنی «نظریهٔ دانش»^۱ دارد (Castles, ۲۰۱۲: ۱۳ & ۷). روش‌شناسی به بحث دربارهٔ چگونگی انجام تحقیق یا انجام آن و تجزیه و تحلیل انتقادی روش‌های تحقیق اشاره دارد. همچنین، روش‌شناسی با منطق تحقیق و نحوهٔ تولید و توجیه دانش جدید سروکار دارد. روش‌شناسی شامل ارزیابی انتقادی استراتژی‌ها و روش‌های تحقیق جایگزین است (Blaikei, 2007: 8-9). برای انجام این کار به لوازم روش‌شناختی نیازمندیم که می‌کشیم بر اساس هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی پارادایم مدنظر آن‌ها را تدوین کنیم. در اینجا لازم است به این نکته اشاره کنیم که عنوان این روش، شاید جدید باشد؛ اما پشتوانهٔ علمی مشخص و روشنی دارد که همان فراتحلیل یا فرانظریه است: «فراتحلیل را می‌توان به‌عنوان بررسی اصول اساسی دانش انباشتهٔ موجود تعریف کرد. تنها جامعه‌شناسان نیستند که فراتحلیل انجام می‌دهند و دیگران از جمله فیلسوفان و روان‌شناسان و تاریخ‌نگاران نیز این کار را انجام می‌دهند. [...] رد فراجامه‌شناسی به معنای عام و به‌ویژه فرانظریه را می‌توان در همان آغاز کار جامعه‌شناسی پیدا کرد؛ برای نمونه، بخش بیشتر قواعد روش جامعه‌شناسی دورکیم^۲ را می‌توان یک کار فراجامه‌شناسی به شمار آورد. [...] ترنر میان فرانظریه‌هایی که در جست‌وجوی پایه‌گذاری پیش‌نیازهای نظریه‌سازی‌اند و فرانظریه‌های دیگری که نظریه‌های ساخته‌وپرداخته‌شده را موضوع بررسی‌شان قرار می‌دهند، به‌درستی تمایز قائل شده است. [...] فراجامه‌شناسی [...] باید خود جامعه‌شناسی را موضوع بررسی‌اش قرار دهد» (ریترز، ۱۳۸۹: ۶۲۵ و ۶۲۶).

به‌طور مشخص در این پژوهش نوع دوم فراتحلیل، یعنی بررسی و واکاوی و نقد پژوهش‌های انجام‌شده را از منظری فلسفی به کار می‌گیریم. بنابراین، روش این پژوهش نوعی فراتحلیل است و به‌طور مشخص و روشن در این پژوهش در پی کاربست لوازم روش‌شناختی اصول اساسی دانش در پژوهش‌های اجتماعی هستیم که مبتنی بر پارادایم‌های علوم اجتماعی است؛ البته نه به این معنا که نظریهٔ پارادایم دربارهٔ علم را پذیرفته‌ایم یا مبتنی بر این نظریه شکل گرفته است؛ بلکه به این معنا که در پی لوازم اصول اساسی دانش در علوم اجتماعی هستیم و پارادایم‌ها این اصول اساسی را سامان می‌دهند. بر همین اساس، در روش‌شناسی پارادایمیک، در گام نخست، ابتدا پارادایم مدنظر را بر اساس مؤلفه‌های هستی‌شناختی و معرفت‌شناختی و انسان‌شناختی و روش‌شناختی برمی‌رسیم. در گام دوم، لوازم روش‌شناختی پارادایم را احصا می‌کنیم و در گام سوم، بر اساس این لوازم پژوهش‌های انجام‌شده ذیل آن پارادایم را به نقد می‌کشیم. در این مقاله به‌دلیل فرصت محدود، از شرح گام اول چشم پوشیدیم و گام‌های دوم و سوم را به انجام رساندیم.

مفاهیم نظری

– پارادایم

مفهومی که لازم است در ابتدا به‌دقت آن را بررسی و فهم و منظور خود از آن روشن سازیم، مفهوم بنیادین پارادایم است. پارادایم به پرسش‌هایی از این دست پاسخ می‌دهد: چه نوع اشیایی در عالم وجود دارد؟ آن‌ها چگونه با یکدیگر و با حواس ما تعامل می‌کنند؟ پرسیدن چه نوع پرسش‌هایی دربارهٔ این اشیا مشروع است؟ چه فونوی برای پاسخ‌گفتن به این پرسش‌ها مشروع است؟ چه چیزهایی شواهدی برای یک نظریه به حساب می‌آید؟ پرسش‌های علمی محوری کدام‌اند؟ چه چیزی راه‌حل یک مسئله محسوب می‌شود؟ چه

^۱. Knowledge theory

^۲. Émile Durkheim

چیزی تبیینی برای یک پدیده است؟ ... (لیدمن، ۱۳۹۳: ۱۲۹). همچنین، برخی دو معنای کلی برای پارادایم مطرح کرده‌اند: «۱. نوعی چهارچوب ذهنی^۱ یا مجموعه‌ای کاملی از اعتقادات، ارزش‌ها، شگردها^۲ و... است که به اعضای یک جامعه مشخص تعلق دارد. اعضای جامعه‌ای متشکل از دست‌اندرکاران مسائل علمی، ممکن است در اعتقاد به وجود هستومنده‌ای نظری^۳، مانند مکان مطلق، اتم‌ها، میدان‌ها، ژن‌ها، متفق‌القول باشند. افزون بر این، این اعضا ممکن است در این باره هم‌عقیده باشند که چه انواعی از تحقیق و تبیین علمی حائز اهمیت است. این قبیل تعلقات خاطر و اعتقادات، بخشی از پارادایم در معنای گسترده و فراخ آن است. ۲. پارادایم به معنای خاص و محدود عبارت است از یک مثال و سرمشق^۴ و یک نمایش مؤثر از یک نظریه علمی. مثال‌ها و سرمشق‌های گفته‌شده معمولاً در کتاب‌های درسی‌ای که دربرگیرنده نظریه‌ها و کاربرد آن‌هاست، بیان می‌شوند» (لازی، ۱۳۹۶: ۳۵۴ و ۳۵۵). همچنین دستاوردهایی هم برای وجود این مفهوم برشمرده‌اند: ۱. تمایزبخشیدن بین اجتماع‌های علمی گوناگون؛ ۲. تمایزبخشیدن بین مراحل گوناگون تاریخی یک علم؛ ۳. تمایزبخشیدن بین گروه‌بندی‌های شناختی درون یک علم (ریترز، ۱۳۸۹: ۶۳۱ و ۶۳۲). به‌طور مشخص، در علوم اجتماعی، پارادایم مفهومی بنیادین در روش‌شناسی به حساب می‌آید و از آن، چهار برداشت وجود دارد: جهان‌نگری، موضع معرفت‌شناختی، باورهای مشترک در یک زمینه پژوهش و مثال‌های نمونه (Morgan, 2007: 51).

بر اساس آنچه گفتیم، زمانی پژوهشی از اعتبار علمی برخوردار است که پیش‌فرض‌های هستی‌شناختی و انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی آن با هم هماهنگ باشند و این هدف زمانی به دست می‌آید که در چهارچوب پارادایم مشخصی انجام شود. این اصل بنیادین را می‌توان به‌عنوان یکی از پایه‌های اساسی این پژوهش به حساب آورد. در این پژوهش می‌کوشیم آشکار سازیم پژوهش‌های انجام‌شده که مدعی‌اند ذیل پارادایم مشخصی انجام شده‌اند، آیا به پیش‌فرض‌های بنیادین پارادایم مرجع خود پایبند بوده‌اند؟ البته درباره تعداد پارادایم‌ها در علوم اجتماعی اختلاف‌نظرهای فراوانی وجود دارد. نورمن بلیکی^۵ یازده پارادایم (بلیکی، ۱۳۹۵)، لارنس نیومن^۶، سه پارادایم (نیومن، ۱۳۸۹) و محمدپور با جمع‌بندی منابع متعدد سیزده پارادایم را شرح می‌دهد (محمدپور، ۱۳۸۹)؛ اما در مجموع می‌توان گفت سه پارادایم اصلی در علوم اجتماعی وجود دارد که در این پژوهش فقط به یکی از آن‌ها، یعنی پارادایم اثبات‌گرایی می‌پردازیم؛ زیرا از ۷۰ مقاله جامعه‌شناختی در حوزه فقر که در این فراتحلیل بررسی کردیم، ۴۵ مقاله اثباتی و ۲۵ مقاله تفسیری است.

روش‌شناسی

بسیاری از پژوهشگران و حتی بسیاری از منابع علوم اجتماعی و جامعه‌شناسی واژگان «روش» و «روش‌شناسی» را به‌جای هم به کار می‌روند (Blaikei, 2007: 8؛ آلن براینمن، ۲۰۰۸، ۱۵۹) تا حدی که برخی از پژوهش‌های جامعه‌شناسی به‌جای عنوان «روش پژوهش» در پژوهش خود، از عنوان «روش‌شناسی پژوهش» استفاده می‌کنند؛ در صورتی که ذیل این عنوان فقط روش‌های استفاده‌شده در آن مقاله یا پژوهش را به‌طور مفصل شرح می‌دهند. روش‌شناسی و روش‌ها بسیار به هم نزدیک‌اند، اما یکسان نیستند

1. disciplinary matrix

2. techniques

3. Contact-action

4. exemplar

5. Norman Blaikie

6. Lawrence .Neuman

(استفان کستلز، ۲۰۱۲، ۷). خوشبختانه، برخی از اندیشمندان و نظریه‌پردازان برجسته، همچون آنتونی گیدنز و نورمن بلیکی و ولیم ولورنس نیومن بین روش و روش‌شناسی تفاوت روشن و آشکاری قائل شده‌اند (Neuman, 2014, 2).

روش‌شناسی از موضعی بیرون از پژوهش یا پژوهش‌های انجام‌شده، شیوه‌های استدلال و راه‌های دستیابی به معرفت جدید و روش‌های تحقیق، همچون قیاس و استقرا و دلیل نقلی یا مبانی و پیش‌فرض‌های معرفت‌شناختی و ارزش‌شناختی و هستی‌شناختی و انسان‌شناختی پژوهش را بررسی می‌کند و در صورت نیاز به نقد می‌کشد. در یک کلام، روش پژوهش مربوط به انجام پژوهش است و روش‌شناسی پژوهش مربوط به پس از انجام پژوهش. به بیانی دیگر می‌توان گفت، روش پژوهش را پژوهشگر آن پژوهش انتخاب می‌کند و به کار می‌گیرد؛ اما روش‌شناسی پژوهش را شخصی غیر از او انجام می‌دهد. روش پژوهش سازوکار انجام پژوهش درباره موضوع آن علم است؛ اما روش‌شناسی پژوهش درباره پژوهش، تحقیق می‌کند. به بیان تمثیلی استفان کستلز، می‌توان گفت روش‌شناسی نمودار ما برای حرکت در دنیای اجتماعی است؛ در حالی که روش‌ها ابزار تجارت ما هستند (استفان کستلز، ۲۰۱۲، ۷). به بیان دیگر، روش‌شناسی درباره این مسئله پژوهش می‌کند که برای تحقیق و کاربرد روش‌های پژوهش و انواع گوناگون استدلال، از آنجا که روش‌های استدلال متفاوت و گوناگون‌اند، کدام روش را برگزینیم. آیا معیاری برای این‌گزینه وجود دارد؟ اصولاً آیا برای چنین‌گزینشی به معیاری نیاز است و در صورت لزوم وجود معیار، آن معیار چیست؟ روش‌شناسی مطالعه روش‌های استفاده‌شده است که شامل کشف شیوه‌ها و مفروضات کسانی است که روش‌های گوناگون را به کار می‌گیرند (آلن برایمن، ۲۰۰۸، ۱۵۹).

بلیکی نیز بسیار گزیده و روشن شرح می‌دهد که روش‌شناسی به بحث درباره چگونگی انجام پژوهش یا انجام آن و تجزیه‌وتحلیل انتقادی روش‌های پژوهش می‌پردازد. همچنین، روش‌شناسی با منطق پژوهش و نحوه تولید و توجیه دانش جدید سروکار دارد. افزون بر این، روش‌شناسی، ارزیابی انتقادی راهبردها و روش‌های پژوهش جایگزین را نیز در بر می‌گیرد (Blaikei, 2007: 8-9). بنابراین، می‌توان گفت روش‌شناسی دانشی درجه دوم به حساب می‌آید که دانش دیگری را مطالعه می‌کند؛ بنابراین، روش‌شناسی مؤخر از روش است.

پیشینه پژوهش

طبیعی است در پیشینه پژوهش باید پژوهش‌هایی را بررسییم که موضوع و در گام بعد مسئله و پرسش مشابهی با این پژوهش داشته‌اند و ما پس از بررسی و نقد آن‌ها به این نتیجه رسیده‌ایم که لازم است به دلیل نواقص یا پرسش‌های مغفول‌مانده در این پژوهش‌ها، پژوهش حاضر نیز انجام شود تا گامی رو به جلو در این زمینه برداشته شود. اما پس از واکاوی مقالات انجام‌شده با موضوع فقر به این نتیجه رسیدیم که اساساً تحقیقاتی که پژوهش‌ها و مقالات فقر را موضوع پژوهش خود قرار داده باشند، از تعداد انگشتان یک دست نیز کمتر هستند و از این تعداد اندک نیز هیچ‌کدام «روش‌شناسی» نیستند و به مقالات مرور یا فراتحلیل محدودند که در ادامه و ذیل عنوان «فقدان سنجش بی‌طرفی ارزشی» به بررسی دقیق‌تر آن‌ها می‌پردازیم.

روش گردآوری داده‌ها

شاخص انتخاب پژوهش‌هایی که در این مقاله بررسی و نقد روش‌شناسانه می‌کنیم، عبارت‌اند از: ۱. مقاله علمی پژوهشی؛ ۲. انجام پژوهش در ایران؛ ۳. وجود واژه فقر در عنوان پژوهش؛ ۴. چاپ مقاله در مجله‌های علوم اجتماعی؛ ۵. داشتن رویکرد و هدف جامعه‌شناختی. این مقالات نتیجه جست‌وجوی واژه فقر در معتبرترین بانک‌های مقالات ایران است: نورمگز و پرتال جامع علوم انسانی و IS و SID.

لوازم روش‌شناختی پارادایم اثبات‌گرایی^۱

۱. نتایج جدید و معرفت‌افزایی

یکی از اهداف اساسی پژوهش ذیل پارادایم اثبات‌گرایی، کشف نظم‌های موجود در واقعیت اجتماعی است؛ یعنی قاعده‌مندی‌هایی را که بین پدیده‌های اجتماعی گوناگون وجود دارد؛ به‌وسیله روش‌هایی علمی و دقیق آشکار سازد؛ برای نمونه، امیل دورکیم در اثر نامور خود، یعنی خودکشی که کاربست روش اثباتی در علوم اجتماعی به حساب می‌آید، کوشید قدرت برنامه پژوهشی جامعه‌شناختی‌اش را با آشکارساختن رابطه موجود بین چند پدیده اجتماعی به اثبات رساند. دورکیم پس از تعریف خودکشی و رد تعابیر غیرجامعه‌شناختی از آن، بر اساس رویکردی جامعه‌شناختی انواع آن را تبیین و نظریه‌ای عام درباره آن به دست داد (آرون، ۱۳۸۷: ۳۷۵). آنچه در اینجا مدنظر وی بود، رد تعریف‌های دیگر از خودکشی و رد تبیین‌های موجود درباره چرایی وقوع آن و بیان تعریف و تبیینی جامعه‌شناختی و جدید و ناشناخته از خودکشی بود. دورکیم خودکشی را که در زمان او، پدیده‌ای روان‌شناختی به حساب می‌آمد و روان‌شناسی وظیفه تعریف و تبیین آن را بر عهده داشت، برای اولین بار، واقعیتی اجتماعی دانست و بر این ادعا پای فشرد (سیدمن، ۱۳۸۸: ۶۴) که آنچه تعیین‌کننده خودکشی است، نیرویی روان‌شناختی نیست؛ بلکه نیرویی اجتماعی است (آرون، ۱۳۸۷: ۳۷۷). متأسفانه بسیاری از پژوهش‌های اثباتی در ایران هیچ کشف تازه و حرف جدیدی برای مخاطب ندارند و عملاً مطالبی را به‌عنوان نتایج پژوهش با مخاطب در میان می‌گذارند که در نظریه‌ها موجود است و پژوهش‌های بسیار دیگری هم به آن‌ها اشاره کرده‌اند و بسیاری از آن‌ها حتی به دانش بدیهی عمومی برای اهالی علوم اجتماعی یا حتی عموم مردم تبدیل شده است.

۲. پیش‌بینی و پیشنهاد و کنترل

آگوست کنت^۲ بر این باور بود که تبیین علمی عملکردهای جامعه، امکان پیش‌بینی دقیق و کنترل مؤثر را فراهم می‌آورد (Baert, 2005, 11). هدف از پیش‌بینی در تحقیق اثبات‌گرایانه این است که درباره آنچه باید در شرایط معینی رخ دهد، ادعاهایی مطرح می‌شود. پیش‌بینی، تفاوت بنیادینی با پیشگویی دارد. پیشگویی داعیه‌هایی است درباره آنچه در آینده رخ خواهد داد، در حالی که پیش‌بینی ادعاهایی است درباره آنچه رخ خواهد داد، اگر مکانیسم‌ها با قوانین معینی در وضعیت معینی عمل کنند (۱۲۸: Popper ۱۹۶۱). پیش‌بینی و کنترل برای اعتبار پارادایم اثبات‌گرایی نقش بنیادینی ایفا می‌کند؛ زیرا طرف‌داران این پارادایم یا ادعای واقع‌گرایی دارند که در این صورت قوانینی که کشف می‌کنند امکان پیش‌بینی و کنترل را فراهم می‌آورد یا نگاه ابزارگرایانه به گزاره‌های علمی دارند که در این حالت، اعتبارشان وابسته به پیش‌بینی‌های درست است. بنابراین، پژوهش اثباتی در هر صورت باید بتواند پیشنهادهایی راهگشا به دست دهد.

۳. بی‌طرفی ارزشی

پژوهشگران علوم اجتماعی داده‌های خود را از راه‌های گوناگونی جمع می‌آورند و به روش‌های مختلفی آن‌ها را تحلیل و تبیین می‌کنند. بر اساس اصول پارادایم اثبات‌گرایی، یکی از ویژگی‌های ضروری جمع‌آوری داده‌ها و تحلیل و تبیین آن‌ها دخالت‌ندادن ارزش‌هاست که به اصل «بی‌طرفی ارزشی» معروف است (محمدپور، ۱۳۸۹: ۳۳)؛ یعنی داده‌ها و تحلیل‌ها و به‌صورت کلی، نتایج

^۱ این لوازم روش‌شناختی در مقاله دیگری با عنوان «روش‌شناسی مقالات طلاق در ایران» که تابستان ۱۴۰۰ به چاپ رسیده هم مطرح شده است.

^۲ Auguste Comte

پژوهش اثباتی فقط در صورتی که از نظر ارزشی بی طرف باشند، دستاوردی علمی به حساب می‌آیند. اما به دلیل اینکه پژوهشگران انسان هستند، نمی‌توان مؤلفه‌های جانبدارانه را هرگز به طور کامل از بین برد؛ بلکه فقط می‌توان به کمک رعایت قواعدی از دخل و تصرف ارزش‌ها کاست یا آن‌ها را به حداقل رساند. یکی از پیشنهاد‌های سودمند برای تأمین بی طرفی ارزشی در پژوهش‌های اجتماعی گفت‌وگو و نقد میان پژوهشگران درباره نتایج پژوهش‌هاست. منظور از گفت‌وگو در اینجا محک‌زدن پژوهش‌های دیگر و مطالعه درجه دوم پژوهش‌های انجام شده است. پژوهشگران می‌توانند در مطالعه درجه دوم پژوهش‌های انجام شده، تا حدی بی طرفی ارزشی پژوهش‌ها را در نحوه گردآوری داده‌ها و تحلیل و تبیین آن‌ها محک بزنند. این راهکار گره‌گشا در ارزیابی بی طرفی ارزشی، در پژوهش‌های فقر در ایران به شدت نادیده گرفته شده است.

۴. نظریه بار بودن مفاهیم

در پژوهش‌های اثباتی در پی کشف روابط بین متغیرهای گوناگون هستند و طبیعتاً باید سنجه‌ها و گویه‌ها و مفاهیم بر اساس چهارچوب نظری یا نظریه مشخصی تعریف شوند تا از نظم و انسجام کافی برخوردار باشند. این چهارچوب نظری یا نظریه نیز خود ذیل پارادایم مشخصی شکل گرفته است (Howell, 2013: 25؛ کرسول، ۱۳۹۱: ۳۷) و باید الزامات پارادایمیک این نظریه در همه این مراتبی که شرح دادیم رعایت شود؛ چنان که نیومن می‌گوید: «همه پژوهشگران برای تحلیل داده‌های اجتماعی، ایده‌ها و داده‌ها را ترکیب می‌کنند. داده‌ها بازنمایی تجربی مفاهیم‌اند و اندازه‌گیری، فرایندی است که داده‌ها را به مفاهیم پیوند می‌دهد. وقتی پژوهشگری دست به اندازه‌گیری می‌زند، مفهوم یا ایده یا سازه‌ای را انتخاب کرده و سنجه‌ای را طراحی می‌کند و به کمک آن می‌تواند آن ایده یا مفهوم یا سازه را به صورت تجربی مشاهده کند» (نیومن، ۱۳۸۹: ۳۸۶ و ۳۸۷). بنابراین، پارادایم‌ها و نظریه‌ها و مفاهیم و گویه‌ها در ارتباطی طولی با هم قرار دارند و هر کدام تعیین‌کننده بعدی است و هر کدام از قبلی پیروی نکند، از این ساختار معرفتی خارج می‌شود و پژوهش را از اعتبار می‌اندازد. متأسفانه، بسیاری از پژوهش‌ها اساساً به این نظم و انسجام پارادایمیک در پژوهش خود بی‌توجه‌اند و انواع مفاهیم و نظریه‌ها را در چهارچوب نظری خود ذکر می‌کنند و بر اساس همان مفاهیم و سنجه‌ها دست به پیمایش می‌زنند.

یافته‌های پژوهش (نقد روش‌شناختی مقالات)

۱. نتایج جدید و معرفت‌افزایی

چنان که گفتیم، یکی از اهداف اساسی پژوهش ذیل پارادایم اثبات‌گرایی، کشف نظم‌های موجود در واقعیت اجتماعی است؛ یعنی قاعده‌مندی‌هایی را که بین پدیده‌های اجتماعی گوناگون وجود دارد؛ به وسیله روش‌هایی علمی و دقیق آشکار سازد؛ اما متأسفانه این ویژگی بنیادین پژوهش اجتماعی در پارادایم اثباتی در بسیاری از پژوهش‌های انجام شده ذیل این پارادایم درباره فقر به چشم نمی‌خورد که این وضعیت، اعتبار علمی این پژوهش‌ها به شدت تحت تأثیر قرار می‌گیرد. در اینجا فقط به ذکر سه مقاله بسنده می‌کنیم. پیش از مرور این مقاله‌ها، می‌توانیم از خود بپرسیم علت یا علت‌ها و پیامد یا پیامدهای فقر چیست و پاسخ خود را با نتایج این پژوهش‌ها مقایسه کنیم.

مقاله «بررسی الگوی خاموش فرهنگ فقر و عوامل مرتبط با آن؛ مطالعه موردی: شهرستان دلفان استان لرستان» این فرضیه‌ها را برای بررسی برگزیده است: «فرضیه اول: بین میزان دین‌داری و میزان فرهنگ فقر همبستگی معناداری وجود دارد؛ بدین ترتیب که آموزه‌های دینی می‌توانند منجر به سرزنش یا ستایش فقر شوند و در نتیجه، بر میزان فرهنگ فقر اثرگذار باشند. فرضیه دوم: بین سرمایه فرهنگی و فرهنگ فقر همبستگی معناداری وجود دارد؛ بدین صورت که با افزایش سرمایه فرهنگی میزان فرهنگ فقر تقلیل

می‌یابد. فرضیه سوم: بین محل سکونت و فرهنگ فقر رابطه معناداری وجود دارد؛ بدین معنی که روستاییان در مقایسه با شهری‌ها از فرهنگ فقر، بیشتر رنج می‌برند. فرضیه چهارم: بین میزان استفاده از رسانه‌ها و فرهنگ فقر همبستگی معناداری وجود دارد؛ بدین صورت که با افزایش استفاده از رسانه‌ها میزان فرهنگ فقر کاهش می‌یابد.»

این مقاله در پایان، به این نتایج دست یافته است: «بین سرمایه فرهنگی و فرهنگ فقر همبستگی معنادار و معکوسی وجود دارد. بدین ترتیب که با افزایش سرمایه فرهنگی از میزان فرهنگ فقر کاسته می‌شود. در واقع، این امر نشان داد که فقر فرهنگی نه علت اما عامل مؤثری برای شکل‌گیری فرهنگ فقر است، همچنان که بین میزان دین‌داری و فرهنگ فقر همبستگی معنادار و معکوسی وجود دارد. بدین صورت که افراد با میزان دین‌داری کمتر از فرهنگ فقر بیشتری رنج می‌برند و نهایتاً اینکه رابطه محل سکونت با میزان فرهنگ فقر معنادار است. این رابطه معنادار بین این دو متغیر نشان داد که روستاییان نسبت به ساکنان شهر از سطح فرهنگ فقر بیشتری برخوردارند. شاید نتوان انکار کرد که ارزش‌های یکسان در شرایط متفاوت نتایج و پیامدهای متفاوت را به دنبال دارد؛ اما نتایج این پژوهش نشان می‌دهد ارزش‌های کلیدی همچون سرمایه فرهنگی و میزان دین‌داری و متغیری همچون محل سکونت افراد، در هر فرهنگی می‌تواند نتیجه کم‌وبیش یکسانی همچون شکل‌گیری یا عدم‌شکل‌گیری فرهنگ فقر داشته باشد. به نظر می‌رسد میزان سرمایه فرهنگی فرد، میزان آگاهی افراد را از اجتماع و جامعه و جهان پیرامونش مشخص می‌کند. این آگاهی‌ها به توقعات و انتظارات فرد شکل می‌دهد و در نتیجه، منجر به تحرک و یا عدم‌تحرک وی در برابر وضع موجود می‌شود؛ در نتیجه، افرادی که از سرمایه فرهنگی بیشتری برخوردار باشند، میزان فرهنگ فقر کمتری دارند.» در اینجا می‌توان این پرسش را مطرح کرد که بر اساس شاخص‌هایی که برای فرهنگ فقر وجود دارد، واقعاً اینکه آگاهی‌بخشی با شیوه‌های گوناگون، از جمله رسانه، فرهنگ فقر را کاهش می‌دهد، آشکار نیست؟ همچنین، بر اساس شاخص‌های فرهنگ فقر و با مقایسه ویژگی‌های زندگی شهری و روستایی به صورت کلی، می‌توان دریافت که فرهنگ فقر در روستا بیش از شهر رایج و حاکم است. البته، اگر تحلیل و تبیین دقیق‌تری در این زمینه انجام گیرد و فهم عمیق‌تری از این موضوع در این پژوهش به ارمغان آید، نمی‌توان آن را آشکار و ازپیش معلوم دانست؛ اما اینکه فرهنگ فقر در روستا بیش از شهر وجود دارد که به صورت نظری و به‌خودی‌خود آشکار است و کمکی به فهم عمیق‌تر و دقیق‌تر ما از موضوع نمی‌کند.

مقاله «فقر، آسیب‌پذیری و توسعه؛ مطالعه موردی منطقه روستایی گرمسار» با این هدف انجام شده است: «از این رو لازم است موقعیت این اقشار در جامعه روستایی به‌دقت مورد مطالعه و بررسی قرار گیرد تا بلکه بتوان ضمن استمراربخشیدن به روند توسعه، فرایند ایجاد و گسترش دامنه عدالت اجتماعی را نیز در جامعه روستایی هموار کرد. به‌رغم اهمیت موضوع فقر و آسیب‌پذیری، تاکنون مطالعه میدانی جامعی درباره آن در سطح کشور انجام نشده است. به همین مناسبت به‌منظور شناخت جوانب مختلف موضوع مورد مطالعه، این موضوع در منطقه گرمسار بررسی شد تا از این طریق مناسب‌ترین روش مطالعات جامع در سطح کشور به دست آید.» چنان‌که ملاحظه می‌فرمایید، این مقاله افزون بر اینکه هدف‌گذاری نظری دارد، ادعایی روشی هم دارد؛ به این معنا که بتواند در پایان این مقاله به روشی جامع برای مطالعه این پدیده دست یابد.

نتایج این مقاله به این شرح‌اند: «نتایج مطالعه، بازگوی آن است که بی‌زمین‌بودن عامل مهمی در افزایش فقر روستایی به شمار می‌رود. در مجموع، نسبت اقشار فاقد زمین، به‌خصوص قشر فقیر فاقد زمین نسبت به بقیه اقشار بسیار زیادتر است. علاوه بر این، نتایج مطالعات نشان می‌دهد که خانوارهای فاقد زمین که بخش عظیمی از فقرای روستایی را در بر می‌گیرند، عمدتاً به فعالیت‌های اجاره‌کاری و سهم‌بری در اراضی افراد متمول و اقشار بالای زمین‌دار می‌پردازند.» اینکه داشتن زمین مهم‌ترین عامل در زندگی یک روستایی کشاورز به حساب می‌آید و اینکه نداشتن زمین، کشاورز روستایی را به فقر و کارکردن برای دیگران می‌کشاند، نکته‌هایی

است که آشکار و از پیش معلوم است که انتظار می‌رود پژوهشی با این موضوع به ابعاد دقیق‌تر و بیشتری از این موضوع بپردازد، نه اینکه این‌ها را به‌عنوان دستاوردها و نتایج پژوهش خود معرفی کند.

چنان‌که در اهداف مقاله از نظر گذراندیم، یکی از اهداف این مقاله دست‌یافتن به روشی جامع برای تحقیق درباره این موضوع در سطح کشور است و دستاورد مقاله در این زمینه عبارت است از: «دستاوردهای روش‌شناسی تحقیق حاضر حاکی از آن است که در بررسی پدیده فقر و آسیب‌پذیری در سطح روستاهای کشور، روش‌های قدیمی سنجش و تحلیل تک‌عاملی فاقد کارایی بوده است و استفاده از شاخص‌سازی ترکیبی مبتنی بر تعاریف مفهومی دقیق کاربرد روش‌های پیشرفته آماری جهت وزن‌دهی و ترکیب داده‌ها و اعتباریابی اندازه‌ها، دقت در استلزامات محلی و منطقه‌ها جهت تعریف و اندازه‌گیری مفاهیم و از همه مهم‌تر، اجرای پژوهش‌ها به‌صورت میان‌رشته‌ای با حضور متخصصان مختلف در زمینه جامعه‌شناسی روستایی و توسعه و روان‌شناسی اجتماعی، اقتصاد، ترویج، مدیریت و برنامه‌ریزی و... می‌تواند در اجرای بهینه تحقیقات تأثیر بسزایی داشته باشد. مطلبی که در این پژوهش تا حدود زیادی الگوی عمل برنامه‌ریزان و مجریان تحقیق بوده است.» با توجه به اینکه این مقاله در دهه هشتم انجام شده است، به نظر نمی‌رسد این نکته‌ها، دستاوردهای علمی و نظری چندانی به نظر برسند، افزون بر این، همه آنچه در اینجا به‌عنوان نکته‌های روش‌شناسی ذکر شده است، ذیل این عنوان جای نمی‌گیرد و به همین دلیل، از بررسی آن در اینجا چشم می‌پوشیم.

مقاله «نشانگرهای فقر در مناطق روستایی؛ مطالعه موردی روستاهای شهرستان آزادشهر» می‌کوشد به این پرسش‌ها پاسخ دهد: «نشانگرهای اقتصادی اجتماعی فقر در جامعه مورد مطالعه کدام‌اند؟ این پرسش در قالب پرسش‌های انضمامی‌تر زیر مورد بررسی قرار گرفته است: ۱. چه رابطه‌ای بین ویژگی‌های فردی (زمینه‌ای) و فقر روستایی وجود دارد؟ ۲. چه رابطه‌ای بین ویژگی‌های روانی اجتماعی (خرده‌فرهنگ دهقانی) و میزان فقر روستایی وجود دارد؟ ۳. عوامل اقتصادی اجتماعی چه تأثیری بر میزان فقر روستایی دارد؟» با اینکه در هر کدام از نقدها قرار است مقالات را فقط از همان منظر بررسی کنیم و به نقد بکشیم؛ اما گاهی به دلیل نایکدستی که در روایت ما از مقاله پیش می‌آید، ناگزیریم توضیحاتی مطرح کنیم؛ برای نمونه، برای بررسی و واکاوی نتایج مقالات بهتر است ابتدا نگاهی به پرسش و فرضیه‌های مقاله بیندازیم، چنان‌که در مقالات پیشین نیز چنین کردیم؛ اما برخی مقالات، همچون مقاله حاضر، هیچ فرضیه مشخص و روشنی ندارند که این خود در پژوهش کمی یا اثباتی نقصانی مهم و بنیادین به حساب می‌آید که در اینجا از بررسی بیشتر آن، چشم می‌پوشیم. نتایج این تحقیق عبارت‌اند از: «بر اساس ضریب متغیر تقدیرگرایی در رابطه با متغیر وابسته فقر که برابر ۱۲/۰ بوده، باید اذعان داشت که هرچه بر متغیر تقدیرگرایی افزوده شود، در مقابل بر میزان فقر افزوده خواهد شد و بالعکس، کاهش در متغیر تقدیرگرایی با کاهش در متغیر فقر همراه خواهد بود.» «متغیر دسترسی به رسانه با ضریب ۱۱/۰- بوده است. مطابق با این ضریب هرگونه افزایش در متغیر مستقل با کاهش در متغیر وابسته ملازم خواهد بود. این متغیر ۱ درصد واریانس متغیر وابسته را تبیین می‌کند. متغیر همدلی دارای ضریب ۱۰۷/۰- است. بر اساس این ضریب، هرچه بر میزان همدلی افزوده شود، در مقابل به همان نسبت از میزان فقر کاسته خواهد شد و بالعکس، کاهش در همدلی، با افزایش در فقر همراه خواهد بود. این متغیر به‌تنبهایی ۱ درصد واریانس متغیر وابسته را تبیین می‌کند. نهایت اینکه متغیر سطح آرزو که آخرین متغیری بوده که رابطه معنی‌داری با متغیر وابسته دارد. مقدار ضریب این متغیر که برابر با ۱/۰- بوده، به این معناست که هرچه بر سطح آرزو افزوده شود، به همان نسبت از میزان فقر کاسته می‌شود و برعکس، هرگونه کاهش در سطح آرزو، با افزایش در میزان فقر همراه خواهد بود.»

مقاله «رابطه فقر شهری با فرهنگ فقر در محله‌های فرودست شهر اراک» در پی پاسخ‌دادن به این پرسش‌هاست: «وضعیت فقر شهری در هریک از محله‌های فرودست مورد مطالعه چگونه است؟ آیا تفاوت معناداری بین سطح فقر شهری با فرهنگ فقر در محله‌های فرودست شهری وجود دارد یا خیر و اگر وجود دارد، این تفاوت چگونه است؟» «نتایج تحقیق نشان داد که بین فقر شهری

و فرهنگ فقر در محله‌های فرودست شهری رابطه مستقیم و قوی وجود دارد؛ به طوری که هرچه در یک محله فقر شهری بیشتر باشد، فرهنگ فقر نیز در آن محله بیشتر خواهد بود.» «طبق این پژوهش فقر شهری و سطح فرهنگ فقر در میان ساکنان محله‌های فرودست شهر اراک، بالا ارزیابی شده است. فرهنگ فقر زائیده نوع روابط اجتماعی، فقدان اعتماد، تضعیف شبکه‌های اجتماعی و ساختار نامناسب جامعه است.» «طبق جدول شماره ۵ این تحقیق میان فرهنگ فقر در مناطق سه‌گانه، تفاوت معنی‌داری وجود ندارد. طبق چشم‌انداز نظریه فرهنگ فقر، الگوهای رفتاری و ارزشی خاصی که در این محله‌ها از طریق اجتماعی شدن انتقال پیدا می‌کند، راه خروج از تله فقر را می‌بندد. انتقال نسل‌به‌نسل این الگوها باعث ایجاد چرخه بسته فقر شده است. فقرا شیوه زندگی یا خرده‌فرهنگ خاص خود را دارند و در ایستارها و ارزش‌های بنیادین خرده‌فرهنگ محیط خویش یعنی همان فرهنگ فقر حل می‌شوند.» «این تحقیق نشان داد که ساکنان محله‌های فرودست شهری اگرچه در محله‌های فقیر شهری زندگی می‌کنند، اما سبک زندگی خاص خود را دارند و طبق نظر لوییس، فقر را به‌نوعی شیوه زندگی تبدیل کرده‌اند؛ به این معنا که فقر عبارت است از مجموعه‌ای از ظرفیت‌ها، باورها، ارزش‌ها، قانون‌ها، عرف‌ها، هنجارها و اعمال الگومندی که اجتماعات و گروه‌های فقیر، آن‌ها را درونی کرده‌اند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌کنند. فرهنگ فقر به‌مثابه شیوه زندگی به‌نوعی به فقرا این امکان را می‌دهد که بتوانند با سختی‌های زندگی کنار بیایند، وضعیت خود را در جهان بفهمند، هویت و معنایی بر پایه فقر برای خود دست‌وپا کنند و به کمک فرهنگ فقر با شرایط زندگی خود را سازگار سازند.»

یکی از کمبودهای موجود در حوزه فقرپژوهی، کمبود مقاله‌های جامعه‌شناختی نسبت به حوزه‌های دیگر، از جمله اقتصاد است؛ اما در این زمینه به مقاله‌های جامعه‌شناختی‌ای نیاز است که واقعاً بر فهم و درک مخاطبان این پژوهش‌ها از پدیده فقر بیفزایند، نه اینکه به این نتیجه برسند که فقر شهری و سطح فرهنگ فقر در میان ساکنان محله‌های فرودست شهر اراک رابطه مستقیم دارند. این نتیجه چه فهمی بیش از آنچه بدون تحقیق هم به نظر می‌رسد، بر دانسته‌های مخاطبان می‌افزاید؟ عجیب‌تر اینکه در بسیاری از مقالات، قسمت نتیجه‌گیری پژوهش که قرار است پژوهشگر از لنز چهارچوب نظری پژوهش و مبتنی بر یافته‌های تحقیق، به‌روشنی به پرسش‌های برآمده از بستر اجتماعی مطالعه‌شده پاسخ دهد، به تکرار چهارچوب نظری می‌پردازد و آن‌ها را مجدداً مرور می‌کنند که هیچ دانش‌افزایی از پدیده مطالعه و بررسی‌شده به دست نمی‌دهند و این گفته‌ها را می‌شد از ابتدا از نظریه‌های موجود مطالعه کرد و هیچ نیازی به انجام این تحقیق نبود.

۲. پیش‌بینی و پیشنهاد و کنترل

در اینجا از بررسی مقالاتی که به کلی فاقد هرگونه پیشنهادند، چشم می‌پوشیم و به مقالاتی می‌پردازیم که کوشیده‌اند در این مسیر گامی مثبت بردارند. مقاله «تبیین جامعه‌شناختی فرهنگ فقر روستایی؛ مطالعه‌ای در باب روستاهای استان اردبیل» با این چرایی انجام شده است: «۱. این مسئله در بین روستاییان بررسی نشده است؛ ۲. پژوهش‌های قبلی در محیط شهری صورت گرفته‌اند؛ ۳. فرهنگ فقر از منظر جامعه‌شناختی تبیین نشده؛ ۴. فقر بیشتر با رویکرد اقتصادی در کانون توجه بوده است.» فرضیه‌های این پژوهش نیز عبارت‌اند از: «بر این اساس، پژوهش حاضر قصد دارد فرضیه وجود رابطه بین مشارکت اجتماعی، وابستگی، سرمایه اجتماعی، خشونت اجتماعی، اعتماد اجتماعی، منزلت اجتماعی، شخصیت اقتدارطلب، انزوای اجتماعی، پایگاه اقتصادی اجتماعی ارثی و طرد اجتماعی را با فرهنگ فقر روستایی بررسی کند.» پرسش‌های اصلی پژوهش به این شرح‌اند: «۱. کدام عوامل جامعه‌شناختی بر فرهنگ فقر روستایی تأثیر گذارند؟ ۲. آیا بین مشارکت اجتماعی، وابستگی، سرمایه اجتماعی، خشونت اجتماعی، اعتماد اجتماعی، منزلت اجتماعی، شخصیت

اقتدارطلب، انزوای اجتماعی، پایگاه اقتصادی اجتماعی ارثی و طرد اجتماعی با فرهنگ فقر روستایی رابطه وجود دارد؟ ۳. با چه سازوکارهایی می‌توان فرهنگ فقر روستایی را کاهش داد؟»

چنان‌که آشکار است، پرسش آخر این پژوهش به‌طور مشخص دربارهٔ چگونگی کاهش دادن فرهنگ فقر است و این نشان می‌دهد پیشنهاد دادن سازوکاری مشخص مبتنی بر نوعی پیش‌بینی از واقعیت موجود، یکی از اهداف اصلی این پژوهش به حساب می‌آید؛ اما این پژوهش در پایان تحقیق و مبتنی بر نتایج پژوهش به این پیشنهادها برای کاهش دادن فرهنگ فقر دست یافته است: «بر اساس مباحث پیش گفته، می‌توان پیشنهادهای زیر را برای خروج از فرهنگ فقر ارائه کرد: ۱. افزایش اعتمادبه‌نفس و خودباوری اجتماعی در فقرا؛ ۲. تقویت پیوند اجتماعی فقرا و حضور آن‌ها در شبکه‌های اقتصادی اجتماعی؛ ۳. استفاده از وام‌های زودبازده و کم‌بهره برای مدیریت امور مالی فقرا؛ ۴. تغییر جهان‌بینی فقرا به فقر و فرهنگی شدن فقر؛ ۵. خروج فقرا از طردشدگی و انزوای اجتماعی از طریق مشارکت در طرح‌های عمرانی و فرهنگی و اجتماعی؛ ۶. تقویت امید اجتماعی در نسل‌های فقیر و ترسیم آینده‌نگری هدفمند برای توسعه و ترقی.» قرار است دستاوردهای عملی و اجرایی پژوهشی با هدف کاهش دادن فرهنگ فقر آن هم در منطقه‌ای مشخص و پس از مطالعه عمیق و دقیق آن، پیشنهادهایی عملی و اجرایی و دقیق و جزئی باشد، نه کلی‌گویی‌هایی که از ابتدا و فقط با طرح موضوع و فرضیه و پرسش‌های این پژوهش می‌توان به آن دست یافت. در اینجا پژوهشگر باید با شناختی که از سازوکارهای موجود در این پدیده مشاهده کرده است، چگونگی کاهش‌های فرهنگ فقر را شرح دهد، نه اینکه به‌صورت کلی و کاملاً نظری و غیرعملی بگوید باید اعتمادبه‌نفس فقرا افزایش یابد و پیوند آن‌ها با شبکه‌های اقتصادی اجتماعی بهبود یابد و... چه کسی و چگونه و با چه سازوکار و برنامه‌ای باید این اهداف را محقق سازد؟

در مقاله «رابطهٔ میان کنش مؤثر فردی با فقر» تنها چیزی که به‌عنوان پرسش یا فرضیه در این پژوهش به چشم می‌خورد، همین بند پایانی مقدمه و بیان مسئله است: «اما آنچه که اهمیت و ضرورت این تحقیق را بیشتر به نمایش می‌گذارد، این است که تحقیقاتی که تاکنون در مورد پدیدهٔ فقر و تبیین آن صورت گرفته است، بیشتر فقر را به‌عنوان آسیبی مطرح می‌کند که ساختار جامعه به فرد تحمیل می‌نماید و افراد را قربانیان ساختار جامعه فرض می‌کند؛ ولی در مورد افراد انسانی به‌عنوان کنشگر در این ساختار و به‌عاملیت تعیین‌کنندهٔ آنان کمتر توجه شده است. مقاله حاضر با روشی میدانی به این موضوع پرداخته و میزان تأثیر عوامل اجتماعی و فردی را بر فقر مورد بررسی قرار داده است.» نویسنده در پایان این پژوهش به این نتایج نیز دست یافته است: «نتیجهٔ تحقیق این چنین نشان می‌دهد که در واقع، این ساختارها هستند که تعیین‌کنندهٔ وضعیت اقتصادی افراد در جامعه می‌باشد، نه ویژگی‌ها و عوامل فردی. البته همان طور که می‌بینیم، عوامل فردی و ویژگی‌های شخصیتی در تبیین وضعیت اقتصادی افراد بی‌اثر نیستند؛ ولی در واقع، اثر چشمگیری هم ندارند. این ویژگی‌ها تنها حدود ۱۳ درصد اثر دارند؛ چراکه وقتی میانگین‌های به‌دست‌آمده توسط ساکنین هر محله را با هم مقایسه می‌کنیم، می‌بینیم که درست است که این میانگین‌ها به‌لحاظ آماری تفاوت معناداری با یکدیگر دارند، ولی این تفاوت‌ها چندان متمایز از هم نیستند که بتوان شکاف نگرشی و یا کنشی در آن‌ها دید.» «با توجه به داده‌های تحقیق و با استناد به بررسی تجربی شخصیت در ایران می‌توانیم چنین حکم کنیم که ایرانی‌ها به‌لحاظ نگرشی و ذهنیتی آمادگی پیشرفت و تغییر در وضعیت خود را دارند. یعنی به‌لحاظ ذهنیتی امکانات تغییر و پیشرفت فراهم شده است؛ ولی متأسفانه آن چیزی که باعث تمایز بین مردم ایران شده است و عده‌ای را به‌عنوان فقیر و عده‌ای را به‌عنوان ثروتمند معرفی می‌کند، فرصت‌های نابرابر اقتصادی و اجتماعی است.» پژوهشگر بر اساس این نتایج، این پیشنهادها را مطرح کرده است: «۱. جایگزینی سوبسید پنهان با سوبسید مستقیم: این کار امکان استفاده طبقات محروم از سوبسیدها را بیشتر نموده و منجر به افزایش سطح عدالت اقتصادی می‌شود. ۲. سیاست تثبیت سطح قیمت‌ها: فرآیند تورم، فقیر را فقیرتر و غنی را غنی‌تر می‌سازد. اگر تورم سالیانه آن‌چنان باشد که اثرات سوبسیدها را خنثی کند، شدت فقر را گسترش

می‌دهد. ۳. سیاست اشتغال کامل و پُربار کردن بهره‌وری: سیاست‌های فقرزدایی که بر اساس افزایش درآمد اولیه افراد فقیر باشد، با تعدیل ساختارهای اقتصادی سازگاری داشته و برعکس سیاستی که مبتنی بر درآمد ثانویه (به‌صورت پراخت‌های انتقالی پولی و غیرپولی) باشد، ممکن است نه‌تنها انگیزه فعالیت‌های اقتصادی را کُند کند، بلکه با مشکل تأمین مالی نیز مواجه گردد. بالا بردن سطح اشتغال در جامعه موجب کم‌شدن شدت فقر می‌شود.»

چنان‌که گفتیم، از آنجا که پژوهش اثباتی در پی کشف روابط علی موجود در جامعه و سازوکار اجرای آن‌هاست، هر پژوهش اثباتی باید پس از اینکه به این هدف در پژوهش دست یافت، مبتنی بر سازوکاری که در پژوهش خود کشف کرده است، دست به پیش‌بینی و کنترل بزند و این پیش‌بینی و کنترل را در قالب پیشنهادهایی در پایان پژوهش با مخاطبان در میان بگذارد. اما متأسفانه پژوهشگران بدون توجه به این نظم و نظام و انسجام پارادایمی و منطقی در پژوهش، اگر پیشنهادهایی مطرح کنند، پیشنهادهایی کلان و ساختاری است که به راحتی می‌توان دریافت این حجم از پیشنهادهای ساختاری از دل پژوهشی تنگ‌دامنه در حد مقاله علمی پژوهشی بیرون نیامده است. آنچه پژوهشگر در این نتیجه‌گیری مطرح کرده است، دستاورد این پژوهش نیست و این را به راحتی می‌توان از نتایج پژوهش دریافت؛ البته این بی‌نظمی چندان عجیب نیست؛ زیرا پژوهش اصلاً در بردارنده پرسش‌های دقیق و روشن و فرضیه‌های مشخصی نیست که در گام آخر به پیشنهادهایی متناسب با پرسش‌ها و فرضیه‌ها و نتیجه‌گیری که پاسخی به پرسش‌ها از نظرگاه چهارچوب نظری و مبتنی بر فرایند پژوهش است، دست یابد. در اینجا پیشنهادهایی کلان و طبیعتاً تکراری که درگیر کلی‌گویی است، رخ می‌نماید که به مخاطب این پژوهش که قرار است از دستاورد علمی این پژوهش برای اقدامی برای مقابله با فقر به کار گیرد، هیچ کمکی نمی‌کند.

۳. بی‌طرفی ارزشی

پژوهشگران می‌توانند در مطالعه درجه دوم پژوهش‌های انجام‌شده، تا حدی بی‌طرفی ارزشی پژوهش‌ها را در نحوه گردآوری داده‌ها و تحلیل و تبیین آن‌ها محک بزنند. این راهکار گره‌گشا در ارزیابی بی‌طرفی ارزشی، در پژوهش‌های فقر در ایران به شدت نادیده گرفته شده است تا حدی که از بین ۱۲۳ مقاله پس از چند مرحله پالایش که از چهار بانک اطلاعاتی با کلیدواژه فقر بررسی کردیم، فقط سه مقاله، پژوهش‌های دیگر درباره فقر را به عنوان موضوع پژوهش خود برگزیده بودند که هیچ‌کدام هیچ رویکرد انتقادی نداشتند و فقط به توصیف پژوهش‌ها از ابعاد گوناگون پرداخته بودند.

مقاله «فراتحلیلی بر مطالعات فقر در جامعه روستایی» این چنین جمع‌بندی می‌کند: «طبق یافته‌های تحقیق در بیشتر پژوهش‌های انجام‌شده، در زمینه تعاریف و تعیین خط فقر از روش‌های کاملاً اقتصادی استفاده شده است. [...] همچنین فقط ۲۵ درصد از پژوهش‌های انجام‌شده برای شناسایی فقرا از شاخص‌های توسعه انسانی و نیز رویکردهای نظری مشارکتی و انسانی بهره برده بودند و اکثر آن‌ها مبتنی بر شاخص‌های درآمدی و اقتصادی بوده‌اند. بیشتر محققانی که فقر در جامعه روستایی ایران را بررسی کرده بودند، گردآوری داده‌های خود را به‌طور غیرمستقیم و با روش تحلیل ثانویه انجام داده بودند؛ اما همان‌طور که بی (۱۳۸۱) می‌گوید، در تحلیل ثانویه قبلاً محقق دیگری برای هدفی غیر از موضوع مطالعه جاری آن‌ها را جمع‌آوری کرده است. تجزیه و تحلیل بیشتر مطالعات مذکور نیز با روش اقتصادسنجی انجام شده است، در حالی که با توجه به متفاوت بودن فرهنگ و ارزش‌ها در نواحی مختلف جامعه روستایی ایران به دیدگاه‌های مشارکتی و انسانی روستاییان بیشتر نیاز است. بررسی و تبیین دلایل فقر روستایی فقط ۷۵ درصد از کل مطالعات یادشده را به خود اختصاص داده بود؛ موضوعی که با توجه به لزوم برنامه‌ریزی مناسب و صحیح و نیز آگاهی برنامه‌ریزان به دلایل فقر در جامعه روستایی قابل تأمل است. [...] مطالعات بسیار کمی با تکیه بر جنسیت، فقر را بررسی کرده بودند.»

این پژوهش با اینکه اطلاعات درخور توجهی در زمینه توصیف پژوهش‌های انجام‌شده در اختیار مخاطب می‌گذارد، هیچ رویکرد انتقادی ندارد و نمی‌تواند به ارزیابی کیفیت این پژوهش‌ها به مخاطب کمک کند.

مقاله «فراتحلیل مطالعات فقر در ایران»، در پیشینه تحقیق خود چنین می‌گوید: «در خصوص فقر و فراتحلیل، هریک جداگانه پژوهش‌های فراوانی صورت گرفته است؛ اما تاکنون فراتحلیل فقر در ایران انجام نشده و در ادبیات جهانی هم اندک یا نادر بوده است.» فرضیه‌ها و پرسش‌های این پژوهش به این شرح است: «۱. برآورد اندازه اثر و واریانس و انحراف سیار هریک از فرضیه‌های به‌کاررفته در پژوهش‌ها چیست؟ ۲. آیا تفاوت اندازه اثر کلی پژوهش‌ها از سال انجام‌دادن پژوهش‌ها ناشی می‌شود؟ ۳. آیا تفاوت اندازه اثر کلی پژوهش‌ها با میدان مطالعه اجراشده در پژوهش‌ها رابطه معناداری دارد؟ ۴. آیا تفاوت اندازه اثر کلی پژوهش‌ها به تفکیک نوع اجرا یعنی کتاب، پایان‌نامه، پژوهش سازمانی و... از نظر آماری معنادار است؟ ۵. رابطه بین اندازه اثر کلی پژوهش‌ها و تکنیک نمونه‌گیری به‌کاررفته چگونه است؟ ۶. رابطه بین اندازه اثر کلی پژوهش‌ها و روش تحقیق به‌کاررفته در آن‌ها چگونه است؟ ۷. در تحقیقات انجام‌شده چه نوع نظریه‌هایی بیشتر استفاده شده است؟ ۸. کیفیت پژوهش‌ها از نظر وضعیت اعتبار، پایایی نمونه‌گیری، استنباط فرضیه‌ها از نظریه‌ها، مقدار واریانس تبیین‌شده در پژوهش‌ها و... چگونه است؟ ۹. راهکارهای ارائه‌شده در پژوهش‌های فقر در جامعه را چگونه می‌توان طبقه‌بندی و دسته‌بندی کرد؟» بر اساس همین پرسش‌ها و فرضیه‌ها و همچنین با نگاهی به یافته‌ها و نتایج پژوهش می‌توان دریافت این پژوهش کاملاً توصیفی است و هیچ‌گونه رویکردی انتقادی و روش‌شناسانه در آن به چشم نمی‌خورد. همچنین اگر انتقادی در این پژوهش هم وجود داشته باشد، از جنس روش تحقیق است، نه روش‌شناسی در معنایی که در این پژوهش مدنظر است. البته توجه به این نکته ضروری است که وقتی در حوزه‌ای تا به این اندازه پژوهش فراتحلیل کمیاب است، شاید نخستین گام و پیش از نقد پژوهش‌های انجام‌شده توصیف دقیقی از وضعیت موجود ضروری باشد که این پژوهش به‌خوبی به این هدف جامه عمل پوشانده است.

مقاله «فقر شهری در ایران؛ فراتحلیل و یک مرور نظام‌مند» شاید کامل‌ترین و دقیق‌ترین و جدیدترین اثر در این زمینه باشد که با این پرسش‌ها آغاز می‌شود: «۱. مطالعات فقر شهری از منظر روش‌شناسی بر چه روش‌هایی تأکید و تمرکز دارند؟ ۲. وضعیت علوم مختلف که در حوزه فقر شهری فعالیت دارند، به چه شکل است؟ ۳. وضعیت آثار پژوهشی فقر شهری بر حسب نرخ فقر استان‌های مختلف ایران به چه شکل است؟ ۴. دانش فقر شهری در ایران بیشتر در چه حوزه و زمینه‌هایی تولید شده است؟ ۵. دانش فقر شهری در ایران برحسب دیدگاه‌های نظری فقر شهری مطرح شده است؟ ۷. دانش فقر شهری در ایران از زمان تولید تاکنون به چه میزان بوده است؟» آشکار است که این پژوهش نیز به‌جز توصیف پژوهش‌های انجام‌شده از ابعاد گوناگون هدف دیگری را دنبال نمی‌کند و عملاً رویکرد انتقادی و روش‌شناختی به پژوهش‌ها ندارد.

۴. نظریه‌بار بودن مفاهیم

چنان که گفتیم، در پژوهش‌های اثباتی در پی کشف روابط بین متغیرهای گوناگون هستند و طبیعتاً باید سنجه‌ها و گویه‌ها و مفاهیم بر اساس چهارچوب نظری یا نظریه مشخصی تعریف شوند تا از نظم و انسجام کافی برخوردار باشند. متأسفانه، بسیاری از پژوهش‌ها اساساً به این نظم و انسجام پارادایمیک در پژوهش خود بی‌توجه‌اند و انواع مفاهیم و نظریه‌ها را در چهارچوب نظری خود ذکر می‌کنند و بر اساس همان مفاهیم و سنجه‌ها دست به پیمایش می‌زنند. مقاله «مطالعه زنا‌شدن فقر در ایران ۱۳۶۵ تا ۱۳۹۵» در مهم‌ترین قسمت بیان مسئله‌اش و زمانی که در مقام بیان اهداف و چهارچوب پژوهش است، بدون هیچ اشاره‌ای به چهارچوب نظری پژوهش، چشم‌انداز پژوهش را این‌گونه تشریح می‌کند: «در ایران نیز مدتی است مسئولان و پژوهشگران به‌خصوص با توجه به افزایش

قابل توجه زنان سرپرست خانوار، به وضعیت زنانه‌شدن فقر اشاره می‌کنند؛ اما با این وجود، پژوهش‌های علمی زیادی در این حوزه انجام نگرفته است. پژوهش حاضر قصد دارد زنانه‌شدن فقر در ایران را در سه دهه اخیر با توجه به جدیدترین آمارهای موجود مطالعه کند. این دوره زمانی به جهت ثبات شرایط اقتصادی و اجتماعی جامعه پس از جنگ تحمیلی انتخاب شده است. شایان ذکر است یکی از خلأهای پژوهش‌های موجود در این حوزه، مطالعه صرفاً مقطعی فقر زنانه بوده است؛ اما پژوهش پیش رو با بررسی روند زنانه‌شدن فقر در سه دهه اخیر، تلاش کرده است تا تحولات این موضوع را در بازه زمانی گسترده‌تری ترسیم نماید. همچنین، پژوهش‌های قبلی تنها با مطالعه وضعیت زنان سرپرست خانوار به دنبال ترسیم زنانه‌شدن فقر در ایران بوده‌اند. در صورتی که پژوهش‌های صورت گرفته در دیگر کشورها نشان می‌دهد بررسی زنانه‌شدن فقر با تمرکز صرف بر این گروه، دارای سوگیری بوده و بنابراین می‌بایست بر دیگر شاخص‌ها و گروه‌های زنان نیز توجه داشت.»

پرسش اصلی این پژوهش نیز عبارت است از: «زنانه‌شدن فقر در ایران در سه دهه اخیر چه روندی را طی کرده است؟» عجیب اینکه باز در اینجا نیز بدون طرح هرگونه چهارچوب نظری، راه پاسخ‌دادن به پرسش پژوهش را این‌گونه ترسیم می‌کند: «به‌منظور پاسخگویی به این سؤال و رفع کاستی‌های موجود در تحقیقات پیشین از چهار شاخص نرخ رشد تعداد زنان شاغل، نرخ مشارکت اقتصادی زنان، شاخص شکاف جنسیتی و سهم زنان سرپرست خانوار استفاده شده است.» نویسندگان در نظری‌ترین قسمت عنوان «ادبیات نظری» درباره سه معنای زنانه‌شدن فقر گفته‌اند و بعد از آن دو بند درباره راه‌های سنجش فقر زنانه بیان کرده‌اند: «سرپرست خانوار کلید تبعیض جنسیتی و در نتیجه، تأکید مهمی بر آزمون موضوعات فقر و جنسیت است. در ابتدا به‌طور سنتی زنانه‌شدن فقر با آمارهای زنان سرپرست خانوار سنجش می‌شده است؛ اما واقعیت این است که اتکای صرف بر فقر زنان سرپرست خانوار به‌عنوان سنجه نمایانگر فقر در بین زنان، توجه ما را از بخش بیشتری از شیوع فقر در بین آنان بازمی‌دارد.» «امروزه، به پژوهش‌هایی نیاز است که از برقراری ارتباط‌های ساده بین افزایش زنان سرپرست خانوار و زنانه‌شدن فقر اجتناب کنند. فقر زنان نمی‌تواند در موقعیت سرپرستان خانوار خلاصه شود. آمارهای موجود درباره خانوار وضعیت درون خانوار را نشان نمی‌دهد.» نکته عجیب این است که هیچ نظریه‌ای در این پژوهش مبنای کار پژوهشگر قرار نگرفته است و از هیچ چهارچوب نظری پیروی نمی‌کند و اصلاً مشخص نیست بر اساس چه مبنای نظری این شاخص‌ها و گویه‌ها را برای سنجش موضوع مدنظرش برگزیده است.

مقاله «بررسی رابطه بین بیگانگی اجتماعی و فقر اقتصادی و اعتقادات دینی با امید به آینده دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی مردن» در پی دست‌یافتن به این اهداف کلی است: «۱. تعیین رابطه بین امید به آینده و بیگانگی اجتماعی دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی مردن؛ ۲. تعیین رابطه بین امید به آینده و تعلق به ارزش‌های دینی دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی مردن؛ ۳. تعیین رابطه بین امید به آینده و فقر اقتصادی دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی مردن.» نویسندگان مقاله ذیل عنوان «مبانی نظری امید به آینده» فقط به موضوع امید به آینده پرداخته‌اند و در پایان این بخش، به‌عنوان چهارچوب نظری یا پشتوانه تئوریک پژوهش چنین آورده‌اند: «اسنایدر و همکارانش رابطه بین هدف و مسیرها را دوسویه در نظر می‌گیرند. از یک طرف افراد امیدوار باور دارند که به هدف‌های خود دست می‌یابند و از طرف دیگر می‌توانند مسیرهای موردنیاز برای دستیابی به این هدف‌ها را ایجاد کنند. در نظریه آن‌ها این دو عنصر به هم وابسته‌اند. آن‌ها نظریه خود را در مقابل شی پر و کارور (۱۹۸۵) که پیامد انتظار بهترین پیش‌بینی‌های رفتار می‌دانند، بنا نهادند. شیپر و کارور خوش‌بینی را انتظاری تعمیم‌یافته می‌دانند که بر مبنای آن، پیامدهای خوب عموماً در تمام عرصه‌های زندگی رخ می‌دهد. اسنایدر معتقد است تأکید زیاد بر پیامدها، توجیه دقیق رفتار را با شکست مواجه می‌کند.» عجیب اینکه بدون توجه به آنچه در این بحث نظری به چشم می‌خورد، این فرضیه‌ها در پژوهش مطرح شده است: «۱. بین بیگانگی اجتماعی و امید به آینده دانشجویان مردن رابطه معنی‌داری وجود دارد. ۲. بین تعلق به ارزش‌های دینی و امید به آینده دانشجویان مردن رابطه معنی‌داری وجود دارد. ۳. بین

فقر اقتصادی و امید به آینده دانشجویان مرند رابطه معنی‌داری وجود دارد. ۴. میزان امید به آینده دانشجویان مرند بر حسب جنسیت متفاوت هست. ۵. میزان امید به آینده دانشجویان مرند بر حسب مقطع تحصیلی متفاوت هست.»

مقاله «عاملیت انسانی و فقر؛ بررسی ارتباط کنش مؤثر فردی با فقر اقتصادی در مهاجرین حاشیه‌نشین کلان‌شهر تبریز» ذیل عنوان مبانی نظری این عنوان‌ها را جای داده است: فقر، دوره‌های باطل فقر، نظریه خیر محدود فاستر، دیدگاه اقتصاد سیاسی، دیدگاه اکولوژیست‌ها، تطابق و سازگاری، دیدگاه چمبرز، عاملیت انسانی و پس از این‌ها و ذیل عنوان چهارچوب نظری چنین آورده است: «به تعبیر گیدنز تغییر متقابل کنش و ساخت از طریق مراحل مختلف عاملیت و خلاقیت عاملانه و تعیین ساختاری در زمان اتفاق می‌افتد. به تاسی از گیدنز معتقد به نوعی رابطه هم‌زیستی میان کنش و ساختار بوده و معتقدیم ساخت‌ها حالتی تواناکننده بر کنش‌ها دارند و عناصر تواناساز کنشگر فردی ساخت عبارت‌اند از: معرفت ابزاری، روابط ابزاری و ابزارها؛ ولی عناصر محدودکننده کنشگر فردی ساخت عبارت‌اند از: هنجارهای اجتماعی، تکلیف‌شناسی، روابط اظهاری و... پس مناسب‌ترین مدل نظری برای انجام این تحقیق با توجه به نظریه‌های ارائه‌شده در باب فقر، استفاده از دیدگاه‌های عامل‌گرا بر پایه مفهوم بنیادین کنش می‌باشد. از آنجا که در تبیین انواع کنش انسانی (سنتی، ابزاری، عاطفی، ارزشی) فقط دو نوع کنش ابزاری و سنتی در ایجاد تغییر و تحول در ساخت اجتماعی یا حفظ نظم و باز تولید ساخت اجتماعی مؤثرند، تنها به بررسی این دو نوع کنش در حیطه متغیر مستقل اصلی تحقیق (عاملیت انسانی) پرداخته شده است.» پس از این، نویسنده یک‌راست به سراغ روش پژوهش و یافته‌های پژوهش رفته است. یعنی پس از مرور چندین و چند نظریه، بدون هرگونه پرسش و فرضیه‌ای دست به پیمایش زده است. در اینجا از این پژوهشگر باید پرسید واقعاً جایگاه و کارکرد مبانی نظری و چهارچوب نظری در پژوهش چیست؟ اگر قرار نیست پرسش‌ها و فرضیه‌های پژوهش از دل آن بیرون بیاید، پس چه کارکردی در فرایند پژوهش دارد؟ عجیب‌تر اینکه نتیجه‌گیری پژوهش نیز دوباره پر از مباحث نظری و مرور نظریه‌های جامعه‌شناختی است.

مقاله «زنان: فقر مضاعف» در بیان مسئله چنین می‌گوید: «یکی از بارزترین ویژگی‌های مغفول در بررسی دامنه فقر، مسئله جنسیت و تأثیر آن در تعمیق و شدت فقر است. پدیده فقر زنانه از جمله مباحث جدید و کمتر مورد‌عنایت در مسئله فقر محسوب می‌شود. این مقاله درصدد است: الف) به شاخص‌های مطرح در سنجش فقر و شناخت ویژگی‌های فقرا توجه کند؛ ب) نشان دهد جنسیت مهم‌ترین عامل در شناخت ویژگی‌های فقرا در کشور محسوب می‌شود و فقری مضاعف را بر زنان تحمیل می‌کند؛ ج) به‌صورتی مقایسه‌ای با مردان، ابعاد فقر زنان را ارائه کند.» حتماً برای دست‌یافتن به این اهداف به چهارچوبی نظری نیاز است؛ ولی گویا پژوهشگر چنین نظری ندارد؛ زیرا آنچه به‌عنوان مبانی نظری پژوهش با مخاطب در میان می‌گذارد، چیزی بیش از این نیست: «در بررسی مسئله فقر به ویژگی‌های متعددی برای شناخت فقرا اشاره شده است: وضعیت مسکن، اشتغال یا بیکاری سرپرست خانوار، فقدان عضو شاغل، وضعیت تأهل و بُعد کوچک خانوار، بی‌سوادی و فقدان عضو باسواد، اشتغال در بخش‌های ساختمان، کشاورزی، اشتغال در مشاغل حقوق‌بگیر و... از جمله این ویژگی‌هاست. با این حال، در برخی از مطالعات نشان داده شده است که خصوصاً در دهه‌های اخیر افزایش فقر در بین خانوارهای زن سرپرست، یکی از عوامل افزایش نابرابری توزیع درآمد در میان خانوارها محسوب می‌شود. [...] سازمان مدیریت و برنامه‌ریزی کشور نیز نشان داده است که احتمال ابتلا به فقر در خانوارهای زن سرپرست، در مناطق شهری ۳۵ درصد و در مناطق روستایی ۶۵ درصد است. [...] لذا، با توجه به این مسئله، تا آنجا که اطلاعات محدود و اندک موجود امکان آن را فراهم می‌آورد، ابعاد فقر بر حسب بُعد و ترکیب اعضای خانوار، وضعیت تأهل، وضع اشتغال، وضع سواد، وضع مسکن و وضع درآمد و هزینه خانوار با عنایت به تفکیک جنسیتی پژوهش و بررسی خواهد شد.» در نتیجه‌گیری پژوهش نیز چنین آمده است: «این ارقام به‌خوبی و روشنی نشان می‌دهند که در مرجع اصلی رسیدگی به مسائل فقرا، خصوصاً زنان فقیر، تنها به حمایت‌های

سطحی و مقطعی از فقرا مبادرت می‌ورزند و در خارج کردن آنان از دایره فقر موفقیت‌چندانی ندارند. این مسئله در کنار روند فزاینده فقر عموم مردم، خصوصاً خانوارهای زن سرپرست طی سال‌های مختلف نشانگر افزایش دامنه فقر، خصوصاً زنانه شدن آن در سال‌های آتی است.» سؤال اینجاست که مگر می‌شود آمار و اعداد را بدون پشتوانه‌ای نظری فهمید و تفسیر کرد؟ در این پژوهش بر اساس کدام چهارچوب و پشتوانه نظری این کار انجام شده است؟

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

به پرسش چرا فقر در ایران وجود دارد، پاسخ‌های بسیاری می‌توان داد و قطعاً یکی از پاسخ‌ها، فقدان نظریه‌ای جامع در این زمینه است. همچنین، برای پرسش چرا نظریه‌ای جامع و بومی درباره فقر در ایران وجود ندارد، پاسخ‌های بسیاری وجود دارد که ما در این پژوهش کوشیدیم یکی از آن پاسخ‌ها را تبیین کنیم و به اثبات برسانیم: فقدان نظم و انسجام پارادایمیک در پژوهش‌ها و به تبع آن، وجود مشکلات روش‌شناختی در تحقیقات اجتماعی. در این پژوهش کوشیدیم مبتنی بر فهمی پارادایمیک از علوم اجتماعی، به روش‌شناسی این پژوهش‌ها بپردازیم. طبیعی است این روش‌شناسی باید ذیل پارادایمی مشخص به کمک شاخص‌هایی معین انجام شود. پس پارادایم اثبات‌گرایی را به دلیل حجم بیشتر پژوهش‌هایی که ذیل آن انجام شده است، برگزیدیم و مبتنی بر چهارچوب‌های این پارادایم لوازم روش‌شناختی آن را برگزیدیم و تعدادی از مقالات جامعه‌شناختی درباره فقر را به نقد کشیدیم و مشاهده کردیم چگونه پژوهشگران بی‌توجه به این ویژگی‌های اساسی و بنیادین پارادایم اثبات‌گرایی دست به پژوهش زده‌اند و به دستاوردی آشفته و کم‌اعتبار دست یافته‌اند. طبیعی است پژوهشی که نتواند استانداردهای پژوهش اجتماعی ذیل پارادایم مرجع خود را برآورده سازد، به دستاورد علمی چندان منسجم و معتبری دست نمی‌یابد و نمی‌تواند از چنین پژوهش‌هایی انتظار دست‌یافتن به نظریه‌هایی اجتماعی داشت. نظریه اجتماعی باید ذیل پارادایمی مشخص شکل بگیرد؛ زیرا باید اجزای گوناگون هستی‌شناختی و انسان‌شناختی و معرفت‌شناختی آن با هم هماهنگ باشند. دست‌یافتن به چنین دستاورد بزرگی از راه پژوهش‌های منسجم و معتبر و نظام‌مند به دست می‌آید، نه پژوهش‌هایی که حتی نمی‌توانند ویژگی‌های اصلی و اساسی پارادایم مرجع خود را تأمین کنند.

در پاسخ به پرسش اصلی این پژوهش و بر اساس آنچه در این پژوهش بررسی کردیم، می‌توان گفت علوم اجتماعی در ایران بر ساختی است؛ به این معنا که برای تولید نظریه واقع‌نما چنان‌که به تفصیل بررسی کردیم، به نظم و نظام و انسجامی معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی و انسان‌شناختی نیاز است که با پیروی نظام‌مند از پارادایمی مشخص به دست می‌آید که در بررسی‌هایمان آشکار شد چنین دستاوردی در این پژوهش‌ها به چشم نمی‌خورد؛ به این معنا که نمی‌تواند الزامات روش‌شناختی پارادایم مرجع خود را برآورده سازد. افزون بر این، این پژوهش‌ها به صورت علمی و نظام‌مند و مستمر به وسیله پژوهش‌های تحلیل ثانویه به نقد کشیده نمی‌شوند تا انواع کاستی‌های آن‌ها به صورت علمی آشکار و سپس و به مرور اصلاح شود. همچنین، بر اساس نتایج بررسی‌هایمان شاخص‌های ارزیابی و سنجش مقالات در ایران نیز توجهی به الزامات روش‌شناختی پارادایمیک نمی‌کنند و این موضوع اساساً در ارزیابی کیفیت پژوهش در نظر گرفته نمی‌شود؛ زیرا اگر چنین حساسیتی وجود داشت، وضع مقالات نباید چنین می‌بود.

در نقطه مقابل، اگر قرار است این پژوهش‌ها و مقالات واقع‌نمایی را کنار و نوعی ابزارگرایی را در پیش گیرند، باید بتوانند دست به پیش‌بینی بزنند و راهکارهایی گره‌گشا پیشنهاد دهند. اگر چنین می‌بود که نباید عناوین نتایج و پیشنهادهای پژوهش در مقالات مسائل اجتماعی ایران که شاید عینی‌ترین و بومی‌ترین موضوعات علوم اجتماعی در ایران و هر کشور دیگری به حساب می‌آیند، در چنین وضعیتی باشد که از نظر گذرانده‌ایم. بیان کلی‌گویی‌هایی که با شنیدن موضوع پژوهش، هرکدام از اهالی علوم اجتماعی و حتی غیر از

اهالی علوم اجتماعی که تا حدی با این مسائل و موضوعات درگیر بوده‌اند، می‌توانند مطرح کنند که نمی‌توان به‌عنوان دستاورد و نتیجه و پیشنهاد پژوهش اجتماعی مطرح ساخت و در عمل و اجرا از آن سودی برد و از عمق و شدت مسئله کاست. بر این اساس، می‌توان گفت، برخلاف آنچه بسیاری از تحلیلگران و متقدان علوم اجتماعی در ایران مطرح می‌کنند که مشکل اصلی و اساسی و بنیادنی علوم اجتماعی در ایران پیروی از پارادایم‌های غربی و غیربومی است، می‌توان گفت مشکل یک گام پیش از این ادعاست؛ زیرا این ادعا مبتنی بر پیش‌فرضی است که در اینجا موضوع سخن ما بود و آن اینکه پژوهش‌های علوم اجتماعی در ایران بر اساس پارادایم‌های اثباتی و تفسیری و انتقادی انجام می‌شوند و ما کوشیدیم این ادعا را در حد گستره این پژوهش به اثبات برسانیم که این پیش‌فرض و ادعا درست نیست و به تبع آن ادعایی که مبتنی بر این پیش‌فرض شکل بگیرد نیز نمی‌تواند درست باشد. یکی از مشکلات اصلی ما این است که هنوز پژوهش‌های اجتماعی مان پارادایمیک نیست و به همین دلیل، نمی‌توان مشکلات آن را بر گردن پارادایم‌های غربی و... گذاشت. البته لازم است در اینجا این موضوع را به‌روشنی بیان کنیم که معتقد نیستیم راهکار حل مشکلات علوم اجتماعی در ایران پیروی دقیق و گام‌به‌گام از پارادایم‌های اثباتی و تفسیری و انتقادی و... است. بلکه مدعی هستیم زمانی می‌توانیم درباره این موضوع ادعای روشنی مطرح کنیم که به‌درستی به این پارادایم‌ها عمل کرده باشیم و بعد وضعیت علوم اجتماعی در ایران را مشاهده کنیم و بررسی کنیم که علل و عوامل گوناگون از جمله چهارچوب‌های پارادایمی تا چه اندازه در کارآمدی یا ناکارآمدی علوم اجتماعی مؤثر بوده‌اند.

بر این اساس، به نظر می‌رسد لازم باشد به‌جای بحث‌های کلی درباره جامعه‌شناسی به بررسی‌های جزئی و دقیق پژوهش‌های این حوزه که مصادیق عینی و تحقق‌یافته علوم اجتماعی در ایران به حساب می‌آیند بر اساس شاخص‌های روشن و علمی و سنجش‌پذیر روی بیاوریم تا بتوانیم بهتر و بیشتر ابعاد گوناگون وضعیت امروزی علوم اجتماعی را دریابیم و راهی برای بهبود و ارتقای آن و در یک کلام افزایش کارآمدی آن بیابیم. شاید اگر چنین کنیم، دریابیم جامعه‌شناسی در چهارچوب علمی و درست و دقیق خود هنوز در ایران متولد نشده است و این را نه بر اساس ادعاهایی کلی و نامشخص بلکه بر اساس بررسی خطبه‌خط پژوهش‌های اجتماعی به اثبات برسانیم و بکوشیم جامعه‌شناسی را به سمت علمی‌شدن و کارآمدی، یعنی حرکت در چهارچوب مشخص و روشن و دقیق پارادایم سوق دهیم.

منابع

- آرون، ریمون، ۱۳۸۷، *مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی*، ترجمه باقر پرهام، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، چ ۹.
- بلیکی، نورمن، ۱۳۹۵، *پارادایم‌های تحقیق در علوم انسانی*، ترجمه سیدحمیدرضا حسنی و محمدتقی ایمان و سیدمسعود ماجدی، چ ۳، قم: پژوهشگاه حوزه و دانشگاه.
- ریتزر، جورج، ۱۳۸۹، *نظریه جامعه‌شناسی در دوران معاصر*، ترجمه محسن ثلاثی، چ ۱۵، تهران: علمی.
- سیدمن، استیون، ۱۳۸۸، *کشاکش آرا در جامعه‌شناسی*، ترجمه هادی جلیلی، تهران: نی، چ ۲.
- کرسول، جان دبلیو، ۱۳۹۱، *طرح پژوهش: رویکردهای کیفی و کمی و ترکیبی*، ترجمه علیرضا کیامنش و مریم دانای طوس، تهران: جهاد دانشگاهی، واحد علامه طباطبایی، چ ۱.
- لازی، جان، ۱۳۹۶، *درآمدی تاریخی به فلسفه علم*، ترجمه علی پایا، چ ۸، تهران: سمت.
- لیدمن، جیمز، ۱۳۹۳، *فلسفه علم*، ترجمه حسین کریمی، چ ۳، تهران: حکمت.
- محمدپور، احمد، ۱۳۸۹، *صردروش: منطق و طرح در روش‌شناسی کیفی*، تهران: جامعه‌شناسان، چ ۱.

محمدپور (۱)، احمد، ۱۳۸۹، روش در روش؛ درباره ساخت معرفت در علوم انسانی، ج ۳، تهران: جامعه‌شناسان.

مدنی قهفرخی، سعید، ۱۳۹۶، ضرورت مبارزه با پدیده فقر و نابرابری، ج ۲، تهران: آگاه.

نیومن، ویلیام لاورنس، ۱۳۸۹، *شیوه‌های پژوهش اجتماعی: رویکردهای کیفی و کمی*، ترجمه حسن دائی‌فرد و سیدحسین کاظمی، ج ۱، تهران: کتاب مهربان، ج ۴.

مقالات

ادیبی سده، مهدی، سیدصمد بهشتی، زمستان ۱۳۸۹، «رابطه میان کنش مؤثر فردی با فقر»، فصلنامه علمی پژوهشی *رفاه اجتماعی*، س ۱۰، ش ۳۹.

ازکیا، مصطفی، پاییز و زمستان ۱۳۸۱، «فقر، آسیب‌پذیری و توسعه؛ مطالعه موردی منطقه روستایی گرمسار»، فصلنامه علمی پژوهشی *نامه علوم اجتماعی*، ش ۲۰.

امیرخان‌نژاد، امیرعلی، صمد صباغ، بهار ۱۳۹۴، «بررسی رابطه بین بیگانگی اجتماعی و فقر اقتصادی و اعتقادات دینی با امید به آینده دانشجویان دانشگاه آزاد اسلامی مرنده»، فصلنامه علمی پژوهشی *مطالعات جامعه‌شناختی*، س ۷، ش ۲۶.

آروین، بهاره، تابستان ۱۳۹۶، «بررسی انتقادی وضعیت علوم اجتماعی دانشگاهی در ایران: طرح یک چهارچوب مفهومی و روش‌شناختی»، فصلنامه علمی پژوهشی *روش‌شناسی علوم انسانی*، س ۲۳، ش ۹۱.

بساطیان، سیدمحمد، زمستان ۱۳۹۰، «بررسی الگوی خاموش فرهنگ فقر و عوامل مرتبط با آن؛ مطالعه موردی: شهرستان دلفان استان لرستان»، فصلنامه علمی پژوهشی *مسائل اجتماعی ایران*، س ۲، ش ۲.

پورترکارونی، محمد، محمود شارع‌پور، بهار ۱۳۹۹، «فقر شهری در ایران؛ فراتحلیل و یک مرور نظام‌مند»، فصلنامه علمی پژوهشی *مطالعات ساختار و کارکرد شهری*، س ۷، ش ۲۲.

خسروانی، عباس و همکاران، بهار ۱۳۹۸، «رابطه فقر شهری با فرهنگ فقر در محله‌های فرودست شهر اراک»، فصلنامه علمی پژوهشی *رفاه اجتماعی*، س ۱۹، ش ۷۲.

شانه‌چی، سمیه، میترا عظیمی، تابستان ۱۳۹۸، «مطالعه زناشه‌شدن فقر در ایران ۱۳۶۵ تا ۱۳۹۵»، فصلنامه علمی پژوهشی *پژوهش‌نامه زنان*، س ۱۰، ش ۲۸.

شیخی، محمد، ابوالفضل امانیان، پاییز ۱۳۸۹، «عاملیت انسانی و فقر؛ بررسی ارتباط کنش مؤثر فردی با فقر اقتصادی در مهاجرین حاشیه‌نشین کلان‌شهر تبریز»، فصلنامه علمی پژوهشی *برنامه‌ریزی رفاه و توسعه اجتماعی*، س ۲، ش ۴.

طالب، مهدی، صدیق پیری، سمیه محمدی، پاییز و زمستان ۱۳۸۹، «فراتحلیلی بر مطالعات فقر در جامعه روستایی»، فصلنامه علمی پژوهشی، س ۲، ش ۳.

غفاری، غلام‌رضا، عباس حق‌پرست، زمستان ۱۳۸۳، «نشانگرهای فقر در مناطق روستایی؛ مطالعه موردی روستاهای شهرستان آزادشهر»، فصلنامه علمی پژوهشی *مجله جامعه‌شناسی ایران*، س ۵، ش ۲۰.

کمالی، افسانه، بهار ۱۳۸۳، «زنان: فقر مضاعف» فصلنامه علمی پژوهشی *رفاه اجتماعی*، س ۳، ش ۱۲.

محمدی، محمدعلی، ابوعلی ودادهیر، علی‌رضا یفی، روشک مشتاق، تابستان ۱۳۹۱، «فراتحلیل مطالعات فقر در ایران»، س ۱۲، ش ۴۵.

نیازی، محسن و همکاران، بهار و تابستان ۱۳۹۶، «تبیین جامعه‌شناختی فرهنگ فقر روستایی؛ مطالعه‌ای در باب روستاهای استان اردبیل»، فصلنامه علمی پژوهشی *مسائل اجتماعی ایران*، س ۸، ش ۳۳.

Baert, P. (2005). *Philosophy of the Social Sciences: Towards Pragmatism: Polity*.

Blaikie, N. (2007). *Approaches to Social Enquiry*. Cambridge, UK: Polity Press.

Bryman, A. (2008), *Qualitative Research in Organizations and Management: University of Leicester, UK, An International Journal Vol. 3 No. 2, pp. 159-168*.

- Castles S. (2012), Understanding the Relationship between Methodology and Methods, Edited by Carlos Vargas-Silva in Handbook of Research Methods in Migration via university of melburn
- Howell, Kerry E. (2013). An Introduction to the Philosophy of Methodology, SAGE Publications Ltd.
- Morgan, David L.)2007(. Paradigms Lost and Pragmatism: Regained Methodological Implications of Combining Qualitative and Quantitative Methods. Journal of Mixed Methods Research, 1(1), 48-76 .